

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

س.رها

۰۱ سپتمبر ۲۰۱۳

ملا «مئویست» های قرتکی، مغز خر خورده اند!

(۴)

فراری ها و «مئویزم»

«چشم بسته به دنبال گنجشک دویدن یا به سان نابینائی که کورمال کورمال به صید ماهی میرود، در کار سطحی بودن و از خود بی دقتی نشان دادن، به لاف زنی و گزاف گوئی پرداختن و به معلومات بریده بریده خود غره شدن (تأکید از من است) چنین سبک کار نهایت ناپسندی که مغایر روح اساسی مارکسیزم-لنینیسم است...» «مارکس، انگلس، لنین و ستالین به میآموزند که بایستی وضعیت را دقیقاً بررسی کنیم و واقعیات عینی را اساس قرار دهیم نه تمایلات ذهنی را (تأکید از من است)...» (مئوتسه دون - آموزش خود را از نویسازیم-مه ۱۹۴۵، منتخب آثار جلد ۳) یکی از خصوصیات عمده «ایدالیست» ها این است که، هر زمانی که در برابر مشکلات و توضیح پدیده ها ناکام می مانند-که باید هم بمانند-ناچار دست توسل به دامان تراوشات ذهنی برده و از طرف دیگر، اسنادش را به آسمان و یا هم قرون گذشته حواله می کنند. چون، تنها راه «فرار» از ارائه راه حل علمی و پاسخ صحیح به مسائل، «شاهد» آوردن گذشته ها و یا هم جای دیگری که قابل دسترسی نباشد، می باشد.

پاسخ های علمی و دندان شکن رفقای «سازمان انقلابی»، رفیق «کبیر توخی»، رفیق توانا «موسوی»، رفیق «میرویس ودان محمودی» و سائر رفقای مبارز و اندیشمندان، کافی بودند تا مغز خر خورده ها سر جای شان بنشینند و به این حد مزدوری و خیانت را پیشه خود نسازند؛ ولی، زمانی که انسان مزدور باشد و برده، پس حق چگونه بودن و نبودن در دست خودش نیست، و این ارباب است که باید تصمیم بگیرد تا چه کند که ارزش بیشتری از برده های خود بکشد. ورنه «گلا دیاتور» های جنگی عصر برده داری به خوبی می دانستند که در میدان جنگ جز کشته شدن و نابود شدن، سرنوشت دیگری ندارند و هیچ منفعتی هم در این کشته شدن برای خودشان نهفته نبود و این تنها منافع ارباب بود که انسان ها را مثل حیوانات بی اراده به جان همدیگر می انداخت. بدون این که این انسان ها کوچکترین دشمنی باهم داشته باشند، به خون همدیگر تشنه بودند.

«ائتلاف مئویست» ها عیناً امروز دچار همین سرنوشت شده اند، ورنه، «صادق ظفر» کجا و «انقلاب» کجا! زمانی که انسان به ترهاتی که «مئویست» ها بسته بندی کرده اند، از قبیل: «جنگ خلق»، «جنبش انقلابی پرولتاری» و... و... تعمق می کند، به راستی خنده اش می گیرد که چه انسان های خیال پرداز می!

"روزی از روزها، یک لاف زن!! باشور و هیاهو به میان مردم آمد وگفت: درفلان دره بیست دانه گرگ دیدم. مردم که از دروغ گوئی شخص باخبر بودند ودرعین حال می دانستند که وی شخصی ترسوئی می باشد که حتماً بادیدن یک روباه هم پتلونش را سنگین می کند چه رسد به بیست دانه گرگ، بدون کدام اعتناء به وی گفتند: آغا کمتر! دروغگو بازگفت: راستش پنج دانه گرگ دیدم. باز مردم گفتند: آغا باز کمتر! لافزن گفت: بدون شوخی، یک دانه گرگ دیدم. مردم گفتند: آغا باز هم کمتر! لاف زن ترسو گفت: راستش نی شر کد، کوونم پر کد واز گرگ مُرگ خبری نبود"

ما هم امروز در برابر اینهمه لافزنی «مائویست» ها تنها چیزی که می توانیم بگوئیم، این است که: **آقایان کمتر!** تا این که مجبور شود به حقیقت اذعان داشته و اعلام کنند که: راستش دالر زیاد بود ولی از چیزهای دیگر خبری نبود. چون اینها نه به «دیالکتیک» باور دارند و نه از آن سطح علمی برخوردارند که بحث منطقی و علمی را با اینها آغاز کنیم و نه به گفته لنین: "از اصول سر در می آورند" تا طبق اصول «مارکسیزم» چهره کریه شان را افشاء سازیم، پس مجبور هستیم دوباره طبق گفته لنین: این هارا باید مثل "دیپلمات های دون پایه" افشاء کنیم.

مائوتسه دون می گوید:

"شناخت با پراتیک آغاز می گردد و شناخت تئوریک از طریق پراتیک کسب می شود..."(درباره عمل-جون ۱۹۳۷-آثار منتخب جلد ۱)

"در برخورد به اشیاء و پدیده ها، ما باید به بطن آنها نظر بیفکنیم..." (از یک جرعه حریق برمی خیزد-آثار منتخب جلد ۱)

"تنها آن کسانی محکوم به سقوط و لغزش حتمی اند که بامسائل به طور ذهنی، یک جانبه و سطحی برخورد می کنند..."(درباره عمل- آثار منتخب جلد ۱)

ما، «مارکسیست»-«لنینیست»-«مائوتسه دون اندیشه» هستیم و همین «تئوری» ها هستند که از آنها منحصراً راهنمای عمل خود در مبارزات روزانه استفاده می کنیم، و زمانی که همین «تئوری» ها، راهنمای عمل ما باشند- که باید هم باشند- پس نمی توانیم به هذیان گوئی های «مائویست» ها حتا به اندازه بند بوت ارزش قائل شویم ولو اینها هرکسی را شفیع بیاورند. بنابر «فلسفه مارکسیستی» و اصل «امتناع تناقض»، درعین زمان صحیح بودن دوجنبه متضاد، نادرست است و علم نمی تواند صحت دو پدیده ای را در عین زمان تصدیق کند که در مقابل یکدیگر قرار دارند. نبودن در کشوری که ادعای مبارزه در آن جا را داریم، بی خبری مطلق از اوضاع مردم، و رشکستگی مطلق از لحاظ «تئوریک» به دلیل پائین بودن سطح سواد و یاهم عمداً توجه نکردن به مسائل «تئوریک»، در تناقض کامل قرار داشتن با «پراتیک عینی»، اینها تماماً در یک طرف قرار دارند که «مائویست» های غرب نشین آنها را بر دوش می کشند و در طرف دیگر: دربین مردم خود زندگی کردن و تمام مشکلات آنها را با گوشت و پوست خود لمس نمودن و با آنها همدرد شدن و به آنها آگاهی دادن، از خطر نهراسیدن و به خاطر تجمع توده مردم، شب و روز تلاش کردن، از کوچکترین فرصت جهت مبارزه علنی و مخفی استفاده کردن و درنهایت، وحدت کامل بین «تئوری» و «پراتیک» ایجاد کردن. اینها هستند در طرف دیگر معادله که اسباب ناراحتی «مائویست» های محترم را فراهم کرده اند. شما خودتان قضاوت کنید، «مارکسیست» های از مارکس هم «مارکسیست» تر! ولی این جملات مائوتسه دون را از یاد نبرید: "در دنیا هیچ چیزی کم زحمت تر از ایدئلیزم و متافزیک نیست، زیرا مردم می توانند بدون تطبیق گفتار خود با واقعیت عینی، هر قدر که می خواهند یاوه سرائی کنند. ماتریالیزم و دیالکتیک از سوی دیگر، کوشش و مجاهدت ایجاد می کند، و باید براساس واقعیت عینی مورد آزمایش قرار گیرد. کسی که کوشش و تلاش

نکند، به آسانی در سرایشبایدالیزم و متافزیک درمیغلند. " (مقدمه بر مقاله: مدارک درباره دارو دسته ضد انقلابی هوفنگ، مه ۱۹۵۵ - تأکیدات از من است) و " برای این که کسی پدیده ای را بشناسد راه دیگری نیست مگر این که شخصاً با آن پدیده در تماس قرار گیرد، یعنی زندگی اش (پراتیک) در محیط آن پدیده بگذارد... اگر انسان بخواهد دانش ببیند، باید در پراتیک تغییر واقعیت شرکت کند. اگر انسان بخواهد مزه گلابی را بچشد، باید آن را تغییر دهد یعنی آن را بچود... اگر انسان تئوری و متود های انقلابی را بشناسد، باید در انقلاب شرکت جوید. تمام معلومات واقعی از تجربه مستقیم سرچشمه می گیرند. " (درباره عمل، آثار منتخب جلد ۱)

با در نظر داشت تمام این مسائل، با اجازه «مائویست» های محترم (!! می خواهم این جمله را بگویم که: های وهوی شما باهر رنگ، صدا و «کمپوز» ی هم که باشند، نمی توانند زیاد تر از آذان مسجد «بابه قره قولی» و زُنگ زُنگ مگس های تشناب پیش سینمای پامیر، توجه مردم و مبارزان را به طرف خود جلب کنند تا این که خودتان مثل چوپان لافزن و دروغگو، از این «لاف و پیتاق» های تان خسته شده و مجبور به چهار زانو نشستن شوید. چون همین حالا هم به احتمال زیاد، به پوچ بودن خودتان پی برده اید و بهتر است بشرید تا دیگر از «جنبش انقلابی پرولتری» که غیر از نام و آنهم فقط در سطح دونفر «اتوپیانیست» چیزی دیگری نیست، «جنگ خلق» که معلوم نیست آن خلق شما چیست و کجاست و شاید هم از سطح چند دانه پشه اطراف تان تجاوز نکند، «حزب کمونیست» را هم که خوشبختانه!! در ذهن تأسیس کردید، مبارزه به خاطر استقلال وطن را هم به بعد از تأسیس «جمهوری دموکراتیک توده ای» گذاشتید و دفاع از میهن را نیز به بعد از استقرار «سوسیالیزم» در کشور واگذار کردید، حرف بزنید. پس چیز دیگری نمی توان یافت که ارزش وقت تلف کردن و بحث نمودن را داشته باشد، تنها «استخوان کج» باقی ماند که همان «مائویزم» شماست.

تمام احزاب و سازمان های «کمونیستی» که معتقد به «اندیشه مائوتسه دون» می باشند، به این باور اند که «مائویزم» یعنی بسط و انکشاف «مارکسیزم-لنینیزم» طبق اوضاع خاص در چین، مائوتسه دون طبق نوع خاص خود و مطالعه دقیق اوضاع عینی چین، توانست «مارکسیزم-لنینیزم» را به یک مرحله بالاتری انکشاف داده و خصوصاً با انجام «انقلاب فرهنگی» در چین، گنجینه «مارکسیزم-لنینیزم» را غنای بهتر و بیشتری بخشید. مائوتسه دون هیچ وقت مارکس و انگلس را به تاریخ حواله نکرد و نگفت که حالا تاریخ انقلاب روسیه گذشته و «لنینیزم» مربوط چند سال قبل می شود، ولی گفت که اینجا چین است نه روسیه. "کمونیست های چین باید کاملاً و به نحو احسن حقیقت عام مارکسیزم را بایک پراتیک مشخص انقلاب چین پیوند دهند و به عبارت دیگر، این حقیقت تنها در صورتی که با خصوصیات ملت درآمیزد و شکل ملی و معین به خود بگیرد، مفید خواهد بود و به هیچ وجه نه باید آنرا به طور ذهنی و فورمالیستی به کار برند..." (مائوتسه دون، دموکراسی نوین)

"اشخاصی که قبول ندارند، نمی توانند و یا نمی خواهند بدانند که جنگ انقلابی چین دارای ویژه گیهای خاص خود است. عملیات جنگی ارتش سرخ علیه قوای گومیندان را از نوع عملیات جنگی عادی و یا از نوع عملیات جنگی داخلی اتحاد شوروی محسوب می دارند، جنگ داخلی اتحاد شوروی که توسط لنین و ستالین رهبری شده بود، تجاربتش دارای اهمیت جهان شمول است. تمام احزاب کمونیست و از آن جمله حزب کمونیست چین این تجربه و جمع بندی تئوریک آن را که لنین و ستالین به دست داده اند، به مثابه قطب نمای خود می دانند اما این به آن معنا نیست که ماباید این تجربه را در شرایط خاص خودمان به طور میکائیکی به کار ببریم. جنگ انقلابی چین در بسیاری جهات دارای ویژه گیهای خود است که آن را از جنگ داخلی اتحاد شوروی متمایز می سازد. بدیهی است که در نظر

نگرفتن این ویژه گیها ویا نفی وجود آنها اشتباه است. این نکته طی ده سال جنگ ما دیگر کاملاً به اثبات رسیده

است" (مائوتسه دون، ویژه گیهای جنگ انقلابی چین، منتخب آثار جلد ۱- تأکید از من است)

وآن احزاب و سازمان هائی که از «اندیشه مائوتسه دون» به «مائوئیزم» ارتقاء کرده اند نیز در جریان «پراتیک» طولانی و طبق درک خاص خود شان از وضعیت عینی جامعه و «تئوری» های مائوتسه دون، به این نتیجه رسیدند و اگر دقت کنید، تکیه مائوتسه دون نیز بالای پراتیک عینی است و می گوید: "این نکته طی ده سال جنگ ما دیگر کاملاً به اثبات رسیده است" و از ذهنی گرائی و کتاب پرستی بسیار متنفر است: ".... وقتی که مسأله را خوب بررسی کردی، مسلماً به راه حل آن دست خواهی یافت. نتیجه گیری همیشه پس از تحقیق به دست می آید، نه قبل از آن. فقط آدم ابله است که به تنهائی ویا در جمع کوچکش بدون تحقیق و بررسی سر خود را برای بیدار کردن راه حل یا برای این که شاید فکری به خاطرش برسد، به درد می آورد." (مائوتسه دون، علیه کتاب پرستی، ماه مه ۱۹۳۰- تأکید از من است)

پس با این حساب، «مائویست» ها قسمی که از لحاظ «تئوریک» در مرداب فلاکت و جهالت به سر می برند تا شنا را یاد بگیرند - ولی تا آنوقت خود را رسوا می کنند- به عدم درک شان از «مارکسیزم-لنینیزم» پی می بریم وپندارهای واهی شان ثابت می کنند که از «مائوئیزم» جز نام چیزی دیگری درک نکرده اند. واز لحاظ «پراتیک» نیز معلوم است که، "اُ هو" چه پراتیکی! وآنهم در کجا!

"برای انقلاب کردن به حزب انقلابی نیاز است. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی که براساس تئوری انقلابی مارکسیزم-لنینیزم و به سبک انقلابی مارکسیستی-لنینیستی پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگ های زنجیری اش، رهبری کرد." (مائوتسه دون، نیروهای انقلابی سراسر جهان متحد شوید. علیه تجاوز امپریالیستی پیکار کنید، نومبر ۱۹۴۸، آثار منتخب جلد ۴)

ولی از آنجائی که «مائویست» های ما گفته اند که «حزب کمونیست» را باید در ذهن تأسیس کرد؛ پس دست را از «پراتیک» اینها هم باید شست و به سان چوپان های لافزن و دروغگو افشاء باید شوند. چون:

اولاً: اینها اصلاً سطح درک علم «مارکسیزم» را ندارند و در «تئوری» نشان دادند که: "شتر و غمزه نمودن" محال است.

ثانیاً: با تأسف که خودشان باهمین «تئوری» های مسموم شده خود، «پراتیک» را نیز به لجن کشیدند و به همان غاری که «تئوری» خود را دفن نمودند، «پراتیک» را نیز به همان جا حواله کردند و گفتند: نه بابا حزب کمونیست کجا و واقعیت عینی کجا! پس در صورتی که «تئوری» انقلابی و مطابق با واقعیت عینی جامعه نباشد، از «پراتیک» اصلاً خبری نباشد و اگر احیاناً در زمان های بعدی زمینه آن آماده هم شود، در ساحه ذهن است نه در بیرون و نه در جامعه، بنابر این، طبق گفته مائوتسه دون:

"انقلاب مجلس مهمانی نیست، مقاله نویسی نیست، نقاشی یا گلدوزی نیست، انقلاب نمی تواند آنقدر ظریف و آرام، آنقدر نجیب و معتدل، آنقدر مهربان و مؤدب، آنقدر خود دار و با شفقت باشد. انقلاب شورش و طغیان است، انقلاب عملی است، قهرآمیز، که بدان وسیله، یک طبقه طبقه دیگر را واژه گون می سازد" (گزارش در باره بررسی جنبش دهقانی در استان حونان، مارچ ۱۹۲۷، آثار منتخب جلد ۱)

به این نتیجه می رسیم که، در صورتی که آقایان از «تئوری» و «پراتیک» به اندازه سر سوزن چیزی نمی دانند چه رسد به این که وحدت بین «تئوری» و «پراتیک» را مد نظر داشته باشند، پس «مائوئیزم» اینها نیز سفارشی و پیچکاری شده است، و در ضمن نباید از خاطر دور داشت که، ما انواع «مائوئیزم» داریم، «مائوئیزم»ی که

«کمونیست» های راستین و «مارکسیست-لنینیست» های واقعی و مبارز به آن باور مند اند و در جریان مبارزه «تنوریکی» و «پراتیکی» به آن دست یافته اند با «مائویزم» غرب نشینان مزدور ولایت فقیه، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. چون تعصبی که اینها با «مائوتسه دون اندیشه» های راستین دارند و آنها را منحنی دشمنان خود (در واقع دشمنان اربابان خود) می پندارند و از طرف دیگر، وابستگی شان به ولایت فقیه یک امر انکار ناپذیر است، نشان می دهند که «مائویزم» شان نیز از نوع «مائویزم» متفکرین و ایدئولوگ های ولایت فقیه می باشند. «مرتضی مطهری» یکی از کسانی است که بدون کوچکترین درک از «مارکسیزم»، دشمنی خود را با آن اعلام می دارد و طبق درک مجهول و مجعولش از «مارکسیزم» به نقد آن می پرداخت، او در «مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی» درک خود از «مائویزم» را چنین بیان می دارد:

"حقیقت این است که آنچه آقای مائو تحت عنوان «جابجا شدن جهت عمده تضاد ها» می گوید توجیه مائویزم است که عملاً برضد ماتریالیزم تاریخی مارکسیستی از آب درآمده، نه توجیه ماتریالیزم تاریخی مارکسیستی، هرچند به ظاهر اینچنین وانمود میکند. مائو عملاً نشان داد که او نیز مانند خود مارکس هوشمند تر از آن است که همیشه مارکسیست باشد. انقلاب چین که به وسیله مائو رهبری شد، عملاً سوسیالیزم علمی و ماتریالیزم تاریخی و بالنتیجه مارکسیزم را نقض کرد" (مرتضی مطهری، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، صفحه ۴۱۴)

«مرتضی مطهری»، «مائویزم» را نه به لحاظ این که یک مرحله انکشاف یافته تری «مارکسیزم-لنینیزم» است، نه به لحاظ این که «مارکسیزم-لنینیزم» طبق اوضاع خاص چین به کار برده شده است، نه به لحاظ این که دستاوردیست، بر دست آورد های مارکس، انگلس، لنین و ستالین و نه به لحاظ این که تنها حزبی که بی امان ترین مبارزه را به ضد انواع «رویزیونیسم» و دیگر دشمنان «کمونیسم» انجام داد و از میراث عظیم جهانی «مارکسیزم-لنینیزم» به دفاع برخاست و اجازه نداد که آله دست دشمنان «مارکسیزم-لنینیزم» شود، «حزب کمونیست» چین بود که «اندیشه مائوتسه دون» رهبری کننده آن بود، بلکه به این لحاظ که طبق درک ضمیر مریض «مطهری»، مائوتسه دون از «مارکسیزم-لنینیزم» عدول کرده است و در واقع آن را «نقض» کرده است و یک «ایزم»ی است کاملاً جدا و متمایز از «مارکسیزم-لنینیزم» که حتا در نقطه مقابل آن قرار دارد که باعث «نقض» آن شده، آن را «مائویزم» می خواند. پس بنابر «مطهری» مائویی که به این حد از «مارکسیزم-لنینیزم» جدا شده است، "حق دارد برای توجیه مائویزم، مسأله جابجا شدن جهت عمده تضاد ها را طرح کند و بدون این که به روی خود بیاورد چنین بنمایاند که مارکسیزم و ماتریالیزم تاریخی و سوسیالیزم علمی را دارد تفسیر عالمانه می کند" (همان اثر، صفحه ۴۱۵)

این مسائل درکنار وابستگی مفرط «مائویست» های غرب نشین، نشان دهنده آنند که «مائویزم» شان نیز "گپ" دارد و هیچ شکی باقی نمی ماند زمانی که آقایان می گویند: "از همین جاست که امروزه، مارکسیزم-لنینیزم به تاریخ پیوسته است... امروز باید با مائوتسه دون هم آوا شد، و نه با ۱۹۱۷. همان گونه که در ۱۹۱۷، با لنین هم آوا شد و نه با ۱۸۴۷..."

خوب آقایان! ما مرض که نداریم تا زورکی بر روی تمام چتلی های تان چشم خود را بسته وبه "گردن کج" دان دل بسوزانیم، هرچند که کسی نمی تواند شما را از این "دزد، پادشاه" های تان باز دارد، چون اولاً ما به کارهای بس مهم تر و ضروری تری از "قایم موشک" بازی با شما، مشغولیم، دوم شما همان قسمی که در سطور قبلی گفته شد، در غرب زندگی می کنید، "خیال پلو" های افسانه ئی می زنید و از وضعیت کشور بی خبرید و به همین ترتیب "گوز های برنجی" صادر می کنید ولی ما در افغانستان زندگی داریم، جایی که باید باشیم. به همین سبب دسترسی ما به

شما مشکل است تا از گوش تان گرفته وبه مغز تان فرو کنیم که: انقلاب لوده بازی نیست وسوم: اصلاً اهمیتش را ندارید تا مبارزان اوقات گرانبهای خود را صرف آدم نمودن شما مغز خر خورده ها نمایند، حداقل کسی باشد و چیزی بفهمد تا سر سخن با وی را، گشود؛ پس بهتر این است که آقایان کدام سرگرمی دیگری پیدا کرده ومشغول چرس وچلم تان باشید، چون بارها گفته شده که: مبارزه انقلابی کار هیچ لوده ومزدوری نیست.
ادامه دارد....